

هدیه خونین "ولی فقیه"

تبلیغاتی و پس از کشتار دهها هزارانسان از دو طرف به خاموشی گرایید و امروز دیگر تنها خاطره حملات، در مغز معلول "سرداران" شورای عالی دفاع و نفرین و شیون هزاران هزار خانواده ایرانی و عراقی برجای مانده است.

سه هفته جنگ و دهها هزار کشته و بدون تردید بیش از این تعداد زخمی و معلول، چنین است حاصل حمله "سروش" نوبتی، رسانه‌های گروهی جهان هر روز از بمباران و کلوله باران مراکز اقتصادی و صنعتی دهها شهر و انهدام کامل مراکز صنعتی و نیروگاه‌ها و ایستگاههای فشارقوی برق و پالایشگاه‌های ایران و عراق گزارش می‌دهند. بقیه در ص ۲

بالاخره پس از ماهها تدارک و ذخیره نیرو، حمله ارتش و سپاه ج.ا. در جنوب بصره آغاز شد. نخستین حمله که با نام کربلای ۴ در لحظات اول عنوان آخرین جنگ را داشت، پس از چند ساعت از سوی رئیس جمهور به "انتقام خون شهدای باختران و اسلام آباد" تغییر نام داد و پس از دو روز از سوی رفسنجانی به دریافت لقب "عملیات مقطعی و هدیه رزمندگان اسلام به کنفرانس همبازی ملت عراق" مفتخر گردید. هدیه خونینی که پنابرگفته رسانه‌های گروهی جهان شامل ۲۰ هزار کشته در یک روز از سوی ایران و بنا به ادعای ج.ا. بیست هزار کشته از سوی عراق بود. دو هفته بعد "کربلای ۵" شروع شد و این نیز با گذشتن از مراحل مختلف پس از اندک زمانی هیاهوی شدید



ارگان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۱۴۲ دوره هشتم
سال سوم سه شنبه ۱۳۶۵/۱۱/۲۸
بهاه ۲۰ ریال

سفسطه برای سرپوش گذاردن برسوائی‌ها

آمریکائی آنها را حفظ کرده‌ایم و یا تکیه بر خرید قطعات از "بازار آزاد" و "دلالتها" در واقع برای ردگم کردن است، زیرا همه می‌دانند که اینها بویژه با امپریالیسم آمریکا پیوند ارگانیک دارند و بر اساس اسناد افشاگرانه‌ای که به کرات منتشر شده است سرخ مذاکرات و معاملات همواره در دست مقامهای رسمی ایالات متحده بوده و هست. آنچه که سران ج.ا. و حاکمیت ایالات متحده را وامی‌دارد که مسئله را بگونه‌ای دیگر جلوه دهند ترس از واکنش اعتراض آمیز نیروهای صلح دوست در سطح جهان و بویژه منطقه است. واقعیت این است که علنی شدن روابط برای طرفین گران تمام شده است. امپریالیسم آمریکا که خود را مدافع صلح وانمود می‌ساخت، مشتت باز و در مواضع گروهی از هم-پیمانانش در منطقه نسبت به آن تردیدهایی پیدا شده است. با استفاده از این واقعیتها در محافل حاکمه ایالات متحده، مخالفان جمهوریخواهان در عرصه رقابتهایی که با ریگان و دارودسته‌اش دارند و در جهت منافع گروهی توانسته‌اند علیه رقبای سیاسی خود در راس حاکمیت انحصارها افشاکری کنند و افکار عمومی در داخل آمریکا را علیه آنها بشورانند. بطوری که امثال "مک فارلین" دست بخود کشی می‌زنند و حتی سخن از استعفا ریگان می‌آید. در ایران نیز، مخالفان "میانه‌روها" پس از پرده برداشته شدن از روابط بیشرمانه ج.ا. با "شیطان بزرگ" برای بیرون کردن حریف از میدان، ساز مخالف می‌زنند. همچنین روابط میان ج.ا. و برخی از کشورها، از قبیل سوریه و لیبی و الجزایر شکراب شده است. این است که طرفین معامله بقیه در ص ۸

هاشمی رفسنجانی، نماینده خمینی در "شورای عالی دفاع" و سخنگوی رسمی سیاست ج.ا. بویژه در زمینه مناسبات با امپریالیسم آمریکا است. وی اخیرا در مصاحبه‌ای با حضور جمعی از خبرنگاران داخلی و خارجی شرکت کرد و نیز با شبکه سی. بی. اس آمریکا گفتگویی اختصاصی داشت. اگرچه تلاش این "مرد شماره ۲" رژیم (آنچنان که رسانه‌های امپریالیستی تبلیغ می‌کنند) وارونه جلوه دادن مسائل است، اما در گفته‌های وی می‌توان واقعیت‌های عریان و درخور تاملی را نیز یافت.

خبرنگاری پرسید: "وقتی از منطقه عملیاتی دیدن کردم رزمندگان شما صحبت از تسلیحات پیچیده‌ای می‌کردند که بوسیله آنها تعداد زیادی از هواپیماهای عراق را سرنگون کرده‌اند. آیا اینها آمریکایی هستند؟"

رفسنجانی در پاسخ گفت: "بطور کلی کشور ما در زمان رژیم گذشته عمده ارتباطات نظامی‌اش با آمریکا بوده است و وسائل نظامی ما بالطبع آمریکایی است. ما در زمان جنگ نتوانستیم بدلیل گرانی کار، سیستم نظامی خود را عوض کنیم. با ساختن قطعات اسلحه آمریکایی آنها را حفظ کرده و با قطعاتی از بازار آزاد خریده و می‌خریم. دلالتها از نقاط مختلف چیزهایی می‌گیرند و بما می‌دهند. ما هنوز در حد زیادی از اسلحه ساخت آمریکا استفاده می‌کنیم... بازم کوشش رئیس مجلس رژیم بر آن بود که مناسبات با دلالتها و در واقع ماموران "سیا" برای خرید اسلحه را چیزی جدا از مناسبات ج.ا. با مقامهای رسمی ایالات متحده آمریکا وانمود کند. در این چارچوب، وی کماکان اصرار داشت بگوید: "چیزی که ما از آمریکایی‌ها گرفته‌ایم حدود ۲۰ میلیون دلار می‌باشد و این مقدار در مقایسه با مخارج جنگ که سالانه بالغ بر میلیاردها دلار می‌شود بسیار ناچیز است". ادعای اینکه "با ساختن قطعات اسلحه"

نامه‌ای از ایران

شکنجه و تعزیز در زندانها تشدید شده است. در سیاهچال گوهردشت گروهی از زندانیان مبارز در معرض خطر مرگ قرار گرفته‌اند. در اثر یورش پاسداران و عوامل دادستانی مستقر در زندان یادشده به بندهای مختلف، با اسلحه سرد: از قبیل پنجه بکس، باطوم و چاقو، تعداد زیادی از زندانیان سیاسی زخمی شده‌اند و با سر و صورت و بدن مجروح در سخت‌ترین شرایط بسر می‌برند. جیره غذایی زندانیان به حداقل ممکن کاهش پیدا کرده است. موکت‌های زیرانداز در داخل بندها جمع آوری شده است و امراضی از قبیل رماتیسم و زخم معده حاد پیدا می‌کند. مسئولان این زندان ابتدایی‌ترین امکانات دارویی و درمانی را در اختیار زندانیان سیاسی نمی‌گذارند. حتی خانواده‌های زندانیان از حق آوردن داروهای مسکن و ضد رماتیسم برای عزیزان دربند خود محروم شده‌اند. علاوه بر آن که روزنامه‌ها و کتابهای مجاز به زندانیان داده نمی‌شود، در یورش به بندها کتابهای موجود، پول و حتی داروی اسیران در بند به غارت رفته است.

بر اساس بخشنامه‌ای که صادر شد، خانواده‌ها هنگام ملاقات با عزیزان دربندشان حق مکالمه به زبانهای محلی و از جمله زبان آذربایجانی ندارند. بدینسان بسیاری از هموطنان آذربایجانی که نمی‌توانند فارسی صحبت کنند، در پشت دیوارهای شیشه‌ای ناگزیر از سکوت زجر آوری بودند. هنگامی که خانواده‌های آذربایجانی در اعتراض به این تصمیم به محل دادستانی مستقر در گوهردشت رفتند، مرتضوی، رئیس این زندان - که به "لاچوردی ثانی" مشهور شده است - گفت: "اولا این یک "تنبیه شرعی" است که اعمال می‌شود، تا پس از این زندانیان به فکر شورش و اعتصاب نیفتند. ثانیا در این مملکت آذربایجانی صحبت کردن و مبادله بقیه در ص ۷

"راهکارگر به کجای رود؟"

در ص ۴

پیروز باد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی!

خسرو و کرامت: دوسرو ایستاده

ایران پیوستند. خسرو و کرامت، این دو یار هم‌رزم، جز میهن دوستی و عشق به زحمتکش گناهی نداشتند و امروز نیز ادامه دهندگان راه آنها در زندانهای رژیم ضد ملی و ضد خلقی خمینی جز آن که بر شمرده ایم - اگر بتوان گناهشان شمرد - گناهی ندارند. باشد که شمره، این جانبازیها و دلاوریها، آینده، روش و نویدبخش میهنان باشد و جنبانکاران واقعی روزی در دادگاه خلق محاکمه شوند و بسزای اعمال خود برسند.



موقتاً از خطر رویا روئی با مردم رهانیده و به او امکان داده است با سرگرم کردن بخشی از جوانان مبارز کشور در جبهه‌ها و ایجاد شرایط خفقان فاشیستی به بهانه همین جنگ در پشت جبهه‌ها از حق طلبی مردم جلوگیری کند، و از دیگر سو، سرمایه‌داران و تجار بزرگ و "بازاریان عزیز" و بیانتگران منافع آنان خواه معمم یا مکلا که در شرایط جنگی و قحطی خواربار و کالاهای ضروری دیگر ثروت کلانی را به جیب زده‌اند، بصورت پایگاهی مطمئن به حمایت از خود وادارد و این گروه که امروز بصورت ابزار دست خمینی، اهرمهای مهم حکومتی را در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی قبضه کرده، با کشاندن کشور به راه نزدیکی و بند و بست با امپریالیسم، در آغاز تحت عنوان خرید اسلحه و جستجوی "چتر حفاظتی"، و بالاخره کسب پشتیبانی برای "پیروزی" بر عراق با وعده دخالت مستقیم در افغانستان و تقبل اجرای نقش ژاندارم منطقه چنین تصور می‌کند که تضمین کافی برای بقای حکومت "ولایت فقیه" در این اردوگاه را بدست آورده است، از هم اکنون برای اجرای مراحل بعدی قول و قرارهای خود، چنین برنامه ریزی می‌کند: "... تغییر ساختار اقتصادی ایران... در جهت تامین نیروهای مسلح ج.ا. که در آینده به کل ملت ایران تعمیم خواهد یافت. در این راستا محور تولیدات کارخانجات ما، تامین نیازهای لجستیکی، مخايراتی و تسلیحاتی و داروئی و وسائل آموزشی و صنایع بسته بندی مواد غذایی قرار خواهد گرفت... آنگاه تحت رهبری ولی فقیه زمان و روحانیت مبارز و فقهای معظم اسلام، مسلمین و موحدین و انقلابیون، اعم از پسر و دختر، زن و مرد به فراگیری آموزشهای نظامی و دفاعی در هر نقطه‌ای از ایران و خارج از آن مشغول می‌شوند. به این ترتیب همچون صدر اسلام هیچ مسلمانی غیرجنگجو و خارج از نیروهای دفاعی حکومت اسلامی قرار نخواهد گرفت" (رسالت - ۲۶ آذر ۶۵).

از اینروست که این روزها در حالی که رهبران حکومت "ولایت فقیه" از "پشیمانی" آمریکادر دشمنی با ج.ا. و "خضوع" و "التماس" اوداد سخن می‌دهند، ما شاهد چنجال تبلیغاتی وسیعی علیه اتحادشوری و افغانستان دمکراتیک و کوشش رسانه‌های گروهی ایران برای آماده سازی ذهن مردم در جهت مداخله بیشتر در افغانستان هستیم. سخنگویان پرچسته "روحانیت

نگ بر رژیم "ولایت فقیه"

* "کار" ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اعلام کرد که رفیق مسعود ناصر حجتی زیر شکنجه به شهادت رسید. هر پیکر بیجان این فدائی پرشور و مبارز اثرات شکنجه‌های بسیار سخت دیده می‌شد.

* حزب دمکرات کردستان اعلام داشت که در ۱۴ آبان عبدالحکیم رضایی عضو کمیته مرکزی این حزب و سه تن از یارانش در پیکار مسلحانه با مزدوران رژیم ج.ا. شهید شده‌اند.

* به نوشته "فدائی" ارگان "پیروان بیانیه" ۱۶ آذر - در میان آن دسته از زندانیان سیاسی که اخیراً اعدام شده‌اند رفقا اسماعیل حسینی و منصور پورمهری به شهادت رسیده‌اند.

* راه کارگرنیز نوشت که رفیق کارگر پیمان باب الحوائجی اعدام شده است.

قتل این رفقا توسط دژخیمان ج.ا. را شدیداً محکوم می‌کنیم و از همه نیروهای مترقی و انقلابی می‌خواهیم که برای نجات جان زندانیان سیاسی به کارزار مشترک بپردازند.



مبارز (!) و "حوزه علمیه قم" رویای حکومت جهانی اسلام تحت رهبری "ولی فقیه" را تبلیغ می‌کنند: "به اعتقاد ما دفاع از کبان اسلام و دفاع از دستاوردهای عظیم انقلاب اسلامی ایران در جهان به نبرد با رژیم عقلی عراق محدود نخواهد شد، بلکه این نبرد دفاعی تا آزادی فلسطین، افغانستان و دیگر سرزمین‌های اسلامی و تمامی محرومان و مستضعفان جهان و اجرای احکام خدا بر روی زمین ادامه خواهد داشت" (همانجا).

هیتلر نیز که پنجاه میلیون انسان را قربانی رویای ابلهانه رایش جهانی هزارساله خود کرد به همین شیوه، کشور را به سربازخانه و همه مردم را به سرباز و یا ماشین تدارک مهمات تبدیل ساخت و در راه تحقق آرزوی خود چون خلف صدق خویش از هیچ جنایتی نه در حق ملت خود و نه دیگران کوتاهی نکرد، او هم چون خمینی جنگ را "نعمت" می‌دانست.

ولی علیرغم نظر خمینی و یارانش و اسلاف جهانخوارش جنگ هیچگاه "نعمت" نیست و به کمک جنگ برای درازمدت نمی‌توان بر ملت خود و دیگران حکومت کرد. شکیبایی مردم حدی دارد. اگر رژیم خمینی بدون جنگ قادر به ادامه حیات نیست، جنگ نیز چون سرطانی هستی حاکمیت جدا شده از مردم را می‌بلعد. زحمتکشان ایران دیگر نمی‌توانند قحطی و گرسنگی و بیکاری و از دست دادن جگرگوشگان خود را همراه با انواع تحقیرها و توهین‌های عاملان رژیم، تحمل و به سراپی دل خوش کنند. از هم اکنون نشانه‌های عصیان در شهرها و روستاهای ایران و بین نظامیان و سپاهیان به چشم می‌خورد. توسعه روزافزون پخش شب‌نامه‌ها در ارتش و سپاه، تمردها و فرار از جبهه‌ها نشان می‌دهد که روزی که خشم مردم به طوفانی تبدیل شود و هستی رژیم "ولایت فقیه" را درهم بپیچد دور نیست.

هدیه خونین...

جنگ مجدداً از جبهه‌ها به شهرها کشیده شده است. شهرهای نزدیک و دور از خط جبهه در هردو طرف، شبانه روز زیر آتش توپخانه یا بمباران هوایی قرار گرفت و در اینجاست که حتی کودکان معصوم دبستانی نیز از کسب "فیض شهادت" در راه بسط حوزه قدرت "ولی فقیه" مصون نمی‌مانند. و طرفین به شیوه انتقامجویی پس از بمباران هر شهر خودی توسط دشمن، برای شهرهای حریف خط و نشان می‌کشند.

اعزام جوانان و نوجوانان به جبهه‌های بدون بازگشت، حالتی جنون آسا به خود گرفته است و غول سیری ناپذیر جنگ بدون وقفه، بیشتر و بیشتر قربانی می‌طلبد. هنوز تب و تاب اعزام چهارصد گردان "راهبان کربلا" فرونشسته بود که تصمیم به اعزام "گروه یکصد هزار نفری یا محمد" گرفته شد و هنوز اجساد و قربانیان این گروه از کشتارگاههای اطراف بصره جمع نشده است که برای پر کردن جای خالی کتان ندای اعزام گروه "یکصد هزار نفری یا مهدی" سردادند و در "دهه فجر" آنان را روانه کشتارگاه کردند. در ایران امروز دیگر به زحمت خانواده‌ای می‌توان یافت که در غم عزیزی از دست رفته عزادار نباشد. این روزها دیگر صحبت از مادر چهار شهید و خانواده ۹ شهید، امری عادی بحساب می‌آید.

راستی این همه کشتار و خرابی برای چیست؟ مسئولان جمهوری اسلامی که با سرسختی هرچه تمامتر هرگونه مذاکره‌ای را برای پایان جنگ تحت عنوان "صلح تحمیلی" رد می‌کنند دنبال چه هدفی هستند؟ آیا "تنبیه صدام" چنانکه دلخواه خمینی است، یا "انتقام خون شهدای باختران... و یا هدیه به "کنفرانس همیاری ملت عراق"، ارزش جان ده‌ها هزار نوجوان را با دریایی از آرزو و امید دارد؟

مسئولان حکومت "ولایت فقیه" کی باید پاسخ دهند که بیش از ۶۰۰ هزار کشته و یک میلیون معلول و نزدیک به سه میلیون آواره جنگی و سیصد میلیارد دلار خسارت، چه دستاوردی برای مردم ایران داشته است، که خمینی و یارانش چنین بر ادامه جنگ و حتی توسعه آن پا می‌فشارند؟

حقیقت آنست که "ولی فقیه" دیگر بدون جنگ قادر به ادامه حکومت نیست. از یکسو حالت سربازخانه‌ای و شعار "همه چیز در خدمت جنگ" تنها مفری است که حکومت لرزان او را

راه کارگر به کجای رود؟

نشریه "راه کارگر"، در شماره ۲۴ دی ماه ۱۳۶۵ خود مقاله ای در پاسخ به روزنامه "کار" ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) منتشر کرده که در آن مبانی اخلاقی و ثنویک راه کارگرها این بار به عیان و بدون پرده استتار در معرض قضاوت عام قرار می گیرد. حزب توده ایران هم آماج حملات نویسنده قرار گرفته است.

"راه کارگر" خطاب به ما می نویسد: "... نه آقایان، ما لنینیست هستیم، ما برای پاکیزگی جنبش کمونیستی از هر گونه انحراف راست و چپ می جنگیم و مرز بین کمونیسم و اپورتونیسم راهیچگاه مخدوش نخواهیم کرد..."
آیا واقعا نیز "راه کارگر" خود از هر انحراف به راست و "چپ" مبری است و آیا اصولا در مبارزه اپیدولوژیک اسلوب لنینی بحث ر امرعات می کند؟

چگونه هدف وسیله را توجیه می کند

"راه کارگر" مدتهاست می کوشد تا حزب مارا "رفرمیست"، "اپورتونیست"، "انحلال طلب" و... معرفی کند.

در این راه بهره گیری از شیوه ناپسند برچسب زنی، تحریف آشکار و بی پرده حقایق برای بهره گیری سیاسی در مبارزه اپیدولوژیک از ویژگیهای دست به قلمان "راه کارگر" بوده و هست. اما، این بار آنها اسلوب جدیدی را هم بکار گرفته اند و آن دستبرد به سند رسمی حزب توده ایران برای اثبات نظر خود است که می توان آن را تقلب آگاهانه برای مخدوش کردن خط مشی سیاسی حزب مانامید.

"راه کارگر" پس از طرح مسئله شرکت قشرهایی از بورژوازی ملی در جبهه واحد، به منظور خنثی کردن مانعگیری بورژوازی در مرحله انقلاب ملی (برای اثبات مبانی اپورتونیستی حزب ما) بلافاصله می نویسد: "حزب توده مفهوم دقیق این خنثی کردن را روشن نموده است: "پایان دادن به حاکمیت سرمایه داران بزرگ و زمین داران بزرگ و انتقال قدرت از دست این طبقات بدست طبقات و قشرهای ملی و دمکراتیک یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر، روشنفکران میهن پرست و مترقی و قشرهای ملی بورژوازی، یعنی استقرار جمهوری ملی و دمکراتیک..."

مسئله انتقال قدرت در مرحله یاد شده راه، "راه کارگر" با حفظ صداقت در امانت از برنامه حزب توده ایران مصوب سال ۱۳۵۴ نقل کرده است، اما فقط به نقل این سطور اکتفا کرده و مسائل بس مهم مطرح در برنامه حزب را که در ارتباط مستقیم با انتقال قدرت است مسکوت گذارده است. مثلا، در برنامه مورد بحث، پس از سطور نقل شده در فوق گفته می شود: "شرط اساسی تامین پیروزی انقلاب ملی و دمکراتیک، ایجاد جبهه واحد کلیه نیروهای ملی و دمکراتیک است. اتحاد کارگران و دهقانان استخوان بندی چنین جبهه است. از آنجا که طبقه کارگر و حزب آن رکن اساسی جبهه واحد است و وحدت طبقه کارگر مهمترین شرط و میرمترین وظیفه در ایجاد یک اتحاد وسیع ملی و دمکراتیک و تشکیل جبهه واحد است. حزب توده ایران برای وحدت همه مبارزان طبقه کارگر و وحدت عمل با سایر نیروهای ملی و دمکراتیک با تمام قوا کوشیده و می کوشد". حزب ما به اینهم اکتفا نکرده، در برنامه خود تاکید کرد: "سرنوشت نهائی انقلاب ملی و دمکراتیک و سمت تکامل تاریخی و درجه پیگیری آن با امر سرکردگی (هژمونی) انقلاب ارتباط دارد. تنها سرکردگی طبقه کارگر است که پیگیری انقلاب و تعیین خصلت خلفی و شرایط اعتلا آن را به سوی سوسیالیسم تامین خواهد کرد. لذا حزب ما وظیفه خود می داند که با تمام قوا در راه تامین سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک ایران مبارزه کند" ("اسناد و دیدگاهها"، ص ۶۹-۶۹).

آیا می توان از این مشی صحیح و کاملا منطقی بر اصول مارکسیستی-لنینیستی نتیجه گرفت که حزب توده ایران "سرکردگی انقلاب را به بورژوازی" واگذار کرده است؟ بدون تردید نه! اما "راه کارگر" چنین نتیجه ای می گیرد. چگونه؟ همانطور که گفته شد، با توسل به شیوه ناپسند تحریف و دستبرد در برنامه حزب ما.

تنظیم کنندگان مقاله مورد بحث، پس از نقل سطور مربوط به انتقال قدرت از برنامه سال ۵۴ حزب و حذف تمام نظراتی که ما به تفصیل آوردیم،

بلافاصله می نویسد: "حزب برادر و همفکر سازمان اکثریت" معتقد است که بورژوازی ملی جزو هیات حاکمه جمهوری ملی و دمکراتیک است و چه بسا نقش رهبری را نیز برعهده داشته باشد! در هیچ سند رسمی، تئوریهایی "اکثریت" علیه چنین فرمولی برای "خنثی کردن ناپیگیری" نه تنها مبارزه اپیدولوژیک نکرده اند، بلکه با بیانیهای متناقض آن را تأیید نموده اند."

در این چارچوب، "راه کارگر" ما را متهم به "اپورتونیسم" می کند. به بیان دیگر گردانندگان "راه کارگر" نخست برای ما "پرونده سازی" می کنند و سپس بر پایه آنچه خود ساخته اند نتیجه می گیرند.

این طرز "مبارزه" اپیدولوژیک را جز عوامفریبی سیاسی چه می توان نامید؟ به نظر ما فقط عوامفریبان می توانند نخست مسئله ضرورت سرکردگی پرولتاریا را که در برنامه حزب صریحا بر آن تاکید شده است با سرکردگی نقش رهبری بورژوازی ملی ساخته و پرداخته خود عوض کنند و آنگاه از نیروی مورد نظر خود بازخواست کنند که چرا علیه این نظر انحرافی مبارزه اپیدولوژیک نمی کنند.

اگر راه کارگرها از حقیقت وحشت نداشتند و ذره ای پایبند اخلاق کمونیستی بودند، قاعدتاً می بایست، نخست عین آنچه را در برنامه حزب نوشته شده است تا پایان نقل می کردند و آنگاه از دیگران می خواستند تا آن را به نقد بکشند و یا خود آن را نقد کنند.

چنانکه می بینید نقل فقط طوری چند از برنامه حزب و مسکوت گذاردن بخش مهم آن، فقط و فقط یک هدف را تعقیب می کند: تحریف حقایق و تحمیل افکار، آنها را توسل به شیوه های ناپسند، یعنی دروغ و دستبرد به یک سند رسمی.

علاوه بر مورد یاد شده، ضد و نقیض گوئی، آشفته فکری و درهم اندیشی تئوریک که از ویژگیهای نویسندگان "راه کارگر" است، در مقاله مورد بررسی ما نیز آشکارا چشم می خورد.

"راه کارگر" می نویسد که "از نظر سیاسی حاضر نیست به بهانه انقلاب ملی و دمکراتیک با بورژوازی همکاسه گردد". به بیان دیگر راه کارگرها حاضر نیستند برای خنثی کردن ناپیگیری بورژوازی با آن در ائتلاف سیاسی شرکت کنند.

این نظرات را می توان در صفحه ۱۵ مقاله مورد بررسی مشاهده کرد. اما در صفحه ۱۶ همان مقاله، آنچه برای حزب توده ایران "گناه نابخشودنی" شمرده شده بود و نشانگر "مبانی اپورتونیستی" آن بود، ناگهان به یک اصل مارکسیستی-لنینیستی تبدیل می شود و "خنثی و مغزوی" کردن بورژوازی برسمیت شناخته می شود. آری، حیرت نکنید، "راه کارگر" عیناً چنین می نویسد: "... اما در حوزه سیاست تنها از طریق ائتلافهای سیاسی در اشکال گوناگون است که می توان بورژوازی را مغزوی کرده و راه را بر تجمع توده ها حول طبقه کارگر گشود. مارکسیسم-لنینیسم از نظر اصولی ائتلافهای موردی، کوتاه مدت یا طولانی تر حول یک خواست معین از برنامه پرولتاریا یا پلادتفرهای عمومی تر، با احزاب بورژوازی، خرده بورژوازی و با احزاب کارگری رفرمیست را برسمیت می شناسد و مجاز می داند."

در اینکه مارکسیسم-لنینیسم اینگونه ائتلافهای سیاسی را جایز می داند، جای تردید نیست. در تنظیم برنامه حزب نیز همین اصل مورد نظر قرار گرفته بود. در اینجا حرف بر سر آشفته فکری "راه کارگر" است. ما می پرسیم: چرا ائتلاف در جبهه واحد با قشری از بورژوازی ملی به معنی اپورتونیسم و رفرمیسم سازش و غیره است، ولی ائتلاف با همه احزاب بورژوازی (دقت کنید با همه احزاب بورژوازی صرف نظر از ماهیت آنها در شرایط کشور ما) یک اصل انقلابی است؟

"راه کارگر" می نویسد: "نقشه مرکزی هر ائتلاف سیاسی برای کمونیست ها تقویت استخوان بندی طبقه کارگر است. مگر این "نقشه" بکر جز تکرار دست و پا شکسته نظری است که در برنامه حزب توده ایران خیلی دقیقتر و صریحتر و روشنتر قورموله شده و "راه کارگر" از نقل آن در مقاله مورد بررسی وحشت کرده است؟

ما معتقدیم که مرحله انقلاب ایران در شرایط مشخص تاریخی کنونی کشور ما، ملی و دمکراتیک است و شرکت همه خلق در انقلاب را ضامن پیروزی آن می دانیم. راه کارگرها چگونه می اندیشند؟ آنها فاقد اندیشه و نظر واحدند. تقریباً در هر مقاله "تئوریک" آنها، نظریه ای مطرح می شود که ناقص نظراتی است که قبلا ارائه داشته اند و یا چنانکه نشان دادیم، حتی در یک مقاله دو نظر متضاد را بپهلوی هم قرار می دهند. "راه کارگر" هم از مرحله ملی و

خواستهای سیاسی و اقتصادی کلی و تجربیدی ... به خواستهای گوناگون مشخص و دقیق طبقات گوناگون" (همانجا، ص ۸۸-۸۷).

"راه کارگر" بی جهت می گویند اتحاد بر اساس منافع گوناگون طبقات و وجود چند هدف مشترک و مشخص و محدود مورد نظر لنین را در چارچوب افکار آشفته خود محدود سازد. این اتحاد در جبهه واحد بر پایه یک کارپایه مورد توافق انجام می پذیرد. در جریان انقلاب و تداوم آن است که موضع شرکت کنندگان در جبهه متبلور می شود و خواستهای کلی و تجربیدی به خواستهای گوناگون مشخص و دقیق طبقات گوناگون تبدیل می گردد.

ما در برنامه حزب، کارپایه اتحاد در جبهه را بر پایه اجراء وظایف عام دمکراتیک تنظیم کرده ایم و معتقدیم که چنین کارپایه ای می تواند فشرها و گروههای اجتماعی هر چه بیشتری را به انقلاب در مرحله ملی و دمکراتیک آن جلب کند. "راه کارگر" چنین موضعی را رفرمیسم می داند. ولی، ما معتقدیم که در اینجا نیز از اصل لنینی تبعیت می کنیم. لنین در "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" نوشت: "ما که نماینده طبقه پیشرو و نماینده یگانه طبقه انقلابی هستیم که بی چون و چراء عاری از هرگونه شک و شبهه بدون نگاه به پشت سر خویش انقلابی است، باید در مقیاس هر چه وسیعتر و با شجاعت و ابتکار هر چه بیشتر وظایف انقلاب دمکراتیک را در برابر تمام توده مردم قرار دهیم. کاستن از اهمیت این وظایف از لحاظ نظری به معنی مسخره کردن مارکسیسم و تحریف کونه نظرانه آن از لحاظ علمی-سیاسی، خیانت به انقلاب به نفع بورژوازی" است (لنین، آثار منتخب در ۱۲ جلد، جلد ۲، ص ۱۲۱-۱۲۲).

وقتی ما می گوئیم "راه کارگر" حتی به آنچه که می گوید اعتقاد ندارد، سخن بیپوده نگفته ایم. "راه کارگر" می نویسد: "اما انقلاب، سیاسی بانبروی دیگر بشرتی می تواند مواضع پرولتاریا را تقویت نماید که از نظر سازماندهی تشکلهای توده ای، پرولتاریا و از نظر نفوذ ایدئولوژیک جنبش کمونیستی در میان توده های وسیعتر، دستاوردهای عینی و قابل توجهی داشته باشد" (تکیه از ماست).

ما روی "تشکلهای توده ای" از آن لحاظ تکیه کردیم تا طرز اندیشه راه کارگرها را برجسته کنیم. تشکلهای توده ای پرولتاریا، یعنی سندیکاها و اتحادیه های کارگری، لازم است، ولی کافی نیست. چنانکه خواهیم دید، "تشکلهای توده ای" مرکز نقل ثنوری "راه کارگر" را تشکیل می دهد و جایگزین حزب طبقه کارگر می شود. وانگهی راه کارگرها به جنبش کمونیستی توصیه می کنند که برای تحقق ائتلافهای سیاسی باید منظر بمانند تا اولاً، "تشکلهای توده ای" آنها در چارچوب نظام دیکتاتوری - چان بگیرد و ثانیاً ایدئولوژی جنبش کمونیستی در میان توده های وسیعتر به دستاوردهای عینی و قابل توجهی نائل آید. طرح این شرایط، یعنی نفی ایجاد جبهه واحد، "راه کارگر" فراموش می کند که ضرورت جبهه واحد از چندگانگی منافع طبقات گوناگون که بر سر چند هدف مشخص و محدود با هم توافق دارند، سرچشمه می گیرد.

"کارگران برای کارگران"

چنین است شعار اصلی "راه کارگر". به این نوشته "راه کارگر" دقت کنید: "... سازمان ما ضمن پذیرش هر ائتلاف دمکراتیک بر آن است که با تاکتیک ائتلافی جبهه واحد کارگری، طبقه کارگر می تواند به محور سیاستهای انقلابی جامعه تبدیل گردد و بر پراکندگی نیروهای انقلابی نقطه پایانی بگذارد. بر پایه این سیاست ائتلافی ما حاضریم با تمام جریانهای که پایه کارگری دارند و یا حاضرند برای سازماندهی کارگران در برابر سرمایه داران و دولت فعالیت نمایند، همکاری نمائیم. ما از رفقای خود دعوت کرده ایم که با هر کارگری جدا از اینکه چه می اندیشد و از کدام ایدئولوژی پیروی می کند، با تشخیص اینکه عامل انجمن اسلامی یا سرمایه دار نباشد برای سازماندهی تشکلهای توده ای همکاری نمایند" (همه جا تکیه از ماست).

این سطور که چکیده ای از آشفته فکری و درهم اندیشی "راه کارگر" است، هیچگونه قرابتی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد.

"تاکتیک ائتلافی جبهه واحد کارگری"، "محور سیاستهای انقلابی جامعه"، "جریانهای که پایه کارگری دارند"، "سازماندهی کارگران در برابر سرمایه داران و دولت" و ... را چگونه باید فهمید و معنای این فرمولبندیهای گنگ چیست؟ مشکل بتوان پاسخ این سؤاها را در "راه کارگر" پیدا کرد. این ژرف اندیشی بهمانند، بقول لنین، فقامضحک نیست (زیرا در آن صورت ارزش آن را نداشت که مورد بررسی ما قرار گیرد)، بلکه در عین حال نمودار یک مشی

دمکراتیک و هم از مرحله سوسیالیستی انقلاب سخن می گوید. "راه کارگر" هم طرفدار سنتگیری سوسیالیستی و هم مخالف سرسخت آن است. "راه کارگر" آنجا که مربوط به حزب توده ایران می شود، شرکت فشرها از بورژوازی ملی در جبهه واحد را "همکاسه شدن" با بورژوازی و سازش با آن تعبیر می کند، ولی در عین حال ائتلاف سیاسی با همه احزاب بورژوازی را یک اصل مارکسیستی - لنینیستی می داند. بدینسان "راه کارگر" انواع نظرات را مطرح می کند تا در صورت لزوم بتواند برای اثبات "انقلابیگری" خود یکی از آنها را به عنوان "سند" ارائه دهد. این شیوه فرصت طلبانه و ناپسندی است که هم اکنون راه کارگرها از آن استفاده می کنند.

برای مثال، "راه کارگر" خود را لنینیست ناب می داند و مدعی است که حزب توده ایران با بورژوازی سازش کرده است. و این در حالی است که کارنامه عمل هر دو سازمان مادر اسناد و مدارک رسمی و مقالات و رساله ها و غیره منعکس است.

حزب توده ایران بیگانه سازمان سیاسی است که در افشای نظام سرمایه داری و سرمایه داران هزاران مقاله و رساله و کتاب منتشر ساخته است. حزب ما بزرگترین ناشر آثار مارکسیستی - لنینیستی و پیگیرترین مروج مارکسیسم - لنینیسم در کشور ما بوده و هست. اگر همه اینها به معنی سازش با بورژوازی و رفرمیسم و اپورتونیسم است، ما این "اتهام" را می پذیریم و چه خوشحال می شدیم اگر راه کارگرها نیز بجای تحریف و دروغ و جعل اسناد همین راهی را می رفتند که مادر ۴۵ سالگی کرده ایم.

بگذار گردانندگان "راه کارگر" اندکی روی این موضوع تامل کنند و سپس به این پاسخ بدهند: آن دورانی که حزب توده ایران مبارزه خود را علیه سرمایه داری و سرمایه داران در سطح کشور و جهان آغاز کرد، شما کجا بودید؟

برگردیم به اصل موضوع. ما می گوئیم شرط اساسی نامین پیروزی انقلاب ملی و دمکراتیک ایجاد جبهه واحد کلیه نیروهای انقلابی و دمکراتیک است. ما تصریح می کنیم که هسته مرکزی این اتحاد را باید کارگران و دهقانان تشکیل دهند. ما وحدت طبقه کارگر و وحدت همه مبارزان طبقه کارگر را شرط ضرور اتحاد وسیع ملی و دمکراتیک می دانیم. ما می گوئیم پیروزی نهائی انقلاب ملی و دمکراتیک با سرکردگی طبقه کارگر و حزب آن پیوند ناگسستنی دارد. کجای این فرمولبندیهای دقیق مارکسیستی، اپورتونیسم و رفرمیسم و "همکاسه شدن با بورژوازی" است؟

حرف بر سر آن است که راه کارگرها حتی به آنچه که خود می نویسند باور ندارند. آنها به ضرورت شرکت همه خلق در انقلاب ملی و دمکراتیک معتقد نیستند. آنها چنانکه ما در زیر به تفصیل سخن خواهیم گفت در موضع کاملاً انحرافی قرار دارند و درست به همین سبب پیشنهاد ما دایر بر ضرورت "جبهه متحد خلق" را چپ و راست مورد حمله قرار می دهند.

از آنجا که "راه کارگر" خود را لنینیست و مارا رفرمیست و اپورتونیست می داند، ما سعی می کنیم با طلب باری از بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم و اقلیت را - آنطور که هست و نه آنچه آنان که "راه کارگر" ادعا می کند، مورد بررسی قرار دهیم، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

کارل مارکس در مصاحبه با خبرنگار ویژه "رونامه" "شیکاگو تریبون" اظهار داشت: "... انقلاب، توسط اکثریت خلق انجام می گیرد. انقلاب هائ به نیروی یک حزب، بلکه به نیروی مجموعه یک ملت به تحقق می پیوندند" (مارکس، انگلس، لنین درباره انقلاب اجتماعی، از نشریات حزب توده ایران، ص ۵۹).

لنین در مقاله "درباره انقلاب همه ملت" در تحلیل این نظر مارکس نوشت: "انقلاب پیروزمند، به معنی معین کلمه، فقط آن انقلابی می تواند باشد که همه ملت را فراگیرد. این بدان معناست که پیروزی انقلاب در گرو اتحاد اکثریت عظیمی از مردم برای بیکار در راه تحقق خواستهای این انقلاب است و این اکثریت عظیم با باید فقط از همه یک طبقه و یا از طبقات گوناگونی که چندین هدف مشترک دارند، تشکیل شده باشد ..."

مفهوم "انقلاب همه ملت" باید یک مارکسیست را به ضرورت تحویل دقیق منافع گوناگون طبقات گوناگونی که بر سر چند هدف مشترک مشخص و محدود با هم توافق دارند، رهنمون باشد. ... همروند با پیشرفت انقلاب مناسبات میان طبقات تغییر می کند. هر پیشرفت واقعی انقلاب معنایش چنین است: روی آوردن توده های گسترده به جنبش و بالنتیجه حصول آگاهی بیشتر به منافع طبقاتی و بنابراین آشکاری بیشتر مواضع گرومبندیهای سیاسی و حزبی و هویدائی دقیق تر سیمای طبقاتی احزاب گوناگون و بدینسان تغییر بیش از پیش

داده ایم. چرا کارخانه‌های بزرگ؟ برای اینکه این کارخانه‌ها نتوانند تعداد بیشتری از کارگران را دربرمی‌گیرند، بلکه از لحاظ نفوذ و تکامل و استعداد برای مبارزه نیز بر کارگاههای کوچک تفوق دارند. ما معتقدیم هر کارخانه را باید به دژی تبدیل کرد که سربازان آینده حزب را تربیت کند.

اختلاف ما با "راه کارگر" نیز در اینجاست. ما می‌گوئیم وظیفه کمونیست‌ها پرورش طبقه کارگر برای فعالیت انقلابی در جهت سرنگون کردن رژیم است. ما می‌گوئیم وظیفه کمونیست‌ها سازماندهی کارگران پیشرو در حزب طبقه کارگر است. اما "راه کارگر" معتقد است که نه، وظیفه جریانه‌های دارای پایه کارگری سازماندهی تشکلهای توده‌ای - اتحادیه‌های کارگری - است. این "نظریه" راه کارگرها با مارکسیسم - لنینیسم منافات دارد.

در شرایط کنونی "راه کارگر" وقتی نیز "تشکلهای توده‌ای" را مطرح می‌سازد، به مسئله تعداد شرکت کننده در این اتحادیه‌ها، صرف نظر از اندیشه و ایدئولوژی آنها، اهمیت می‌دهد. ولی "تعداد فقط زمانی کفه ترازو را سنگین می‌کند که توده در یک سازمان گرد آید و دانش رهنمونش باشد" (ک. مارکس، ف. انگلس، مجموعه آثار، جلد ۶، ص ۱۵).

مارکس و انگلس در "گزارش مربوط به چهار ساله شورای کل جمعیت بین‌المللی کارگران" نوشتند: "... حتی در مساعدترین شرایط سیاسی نیز هر کامیابی جدی طبقه کارگر در گرو پیختگی سازمان خواهد بود، زیرا سازمان است که این طبقه را تعلیم می‌دهد و نیرویش را متمرکز می‌سازد". منظور بانهان مارکسیسم از سازمان، "تشکل طبقه کارگر در یک حزب سیاسی برای تامین پیروزی انقلاب اجتماعی و نبل به هدف نهایی آن برای برانداختن طبقات" بود (مارکس، انگلس، لنین درباره انقلاب اجتماعی، ص ۴).

سازماندهی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و رهبری مبارزه آن با هدف تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، وظیفه اصلی حزب سیاسی طبقه کارگر است، نه وظیفه "تشکلهای توده‌ای" پرولتاریا. بگفته لنین فقط حزب پیش‌آهنگ طبقه انقلابی که بهترین نمایندگان طبقه را در خود جمع داشته باشد، فقط حزب طبقه کارگری که بتواند با "سرایای زندگی طبقه خود و از طریق این طبقه با تمام توده استعمار شوندگان پیوند ناگسستنی برقرار سازد و اعتماد این طبقه و این توده را جلب کند، قادر خواهد بود پرولتاریا را در مبارزه نهایی کاملاً بی‌امان و قاطع علیه تمام نیروهای سرمایه‌داری رهبری کند".

چنانکه می‌بینید لنین مسئله تعداد را از طریق پیوند اعضای حزب طبقه با تمام توده استعمار شوندگان مطرح می‌ساخت و تاکید می‌کرد که "فقط زیر رهبری چنین حزبی است که پرولتاریا می‌تواند تمام نیروی شور انقلابی خویش را به کار اندازد و بی‌علاقگی ناگزیر و گاه مقاومت اقلیت ناچیز آریستوکراسی کارگری فاسد شده توسط سرمایه‌داری و سران قدیمی تریدیبون‌ها" و غیره را خنثی کند. فقط زیر رهبری چنین حزبی است که پرولتاریا می‌تواند تمام نیروی خود را که به حکم چگونگی نظام اقتصادی جامعه سرمایه‌داری به مراتب بیش از نسبت آن در میان جمعیت است، به کار اندازد (همانجا، ص ۴۴-۴۲).

"راه کارگر" می‌خواهد همه این وظایف را بعهده "تشکلهای توده‌ای" کارگران بدون توجه به ایدئولوژی آنها بگذارد. در اینجا آشکارا ما با گرایش تنزل دادن سلاح سیاست کمونیست‌ها تا سطح سیاست تریدیبونیستی روبرو هستیم، نه لنینیسم مورد ادعای "راه کارگر".

لنین به حزب پرولتری در مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری و دولت سرمایه‌داری اهمیت می‌داد و نوشت: "بدون حزب آهنین که در مبارزه آبدیده شده و از اعتماد همه افراد شرافتمند طبقه معین برخوردار باشد، بدون حزبی که بتواند مراقب روحیه توده باشد و در آن تاثیر بخشد، چنین مبارزه‌ای را با موفقیت نمی‌توان انجام داد" (مجموعه کامل آثار، جلد ۴، ص ۲۷).

ما توده‌ایها این رهنمود لنین را در نظر می‌گیریم. اما "راه کارگر" که ما را متهم به عدول از "سیاست مستقل پرولتاریا" می‌کند، این سیاست مستقل را فقط و فقط در "سازماندهی تشکلهای توده‌ای" با شرايطی که خاطر نشان کردیم می‌داند و معتقد است "جریانه‌های که پایه کارگری دارند باید برای انجام این وظیفه در "ائتلاف جبهه" واحد کارگری متحد شوند. نیازی به تذکر نیست که هر جریان دارای پایه کارگری الزاماً دارای ایدئولوژی و جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی نیست. خود "راه کارگر" نیز به این حقیقت واقف است و بی‌سبب نیست که عدم وجود "اندیشه و ایدئولوژی" واحد را مطرح می‌کند.

وقتی ما توده‌ایها می‌گوئیم که وظیفه کمونیست‌ها سازماندهی کارگران پیشرو در حزب طبقه کارگر به قصد بالا بردن آگاهی سیاسی آنهاست، منم به

سیاسی نام و تمام تریدیبونیستی است. در قبال این فرمولبندی نمی‌توان از "راه کارگر" تشکر نکرد. زیرا اختلاف نظر واقعی میان ما را به نظر عیبانی نشان می‌دهد.

هر خواننده‌ای که با مارکسیسم - لنینیسم اندکی آشنائی داشته باشد، پس از مطالعه این "نظرات بکر" "راه کارگر" می‌تواند به این نتیجه منطقی برسد که هدف غائی "جبهه" واحد کارگری چیزی جز تشکیل اتحادیه‌های کارگری نیست. زیرا "راه کارگر" دقیقاً می‌نویسد در این جبهه باید همه "جریانه‌های که پایه کارگری دارند (نه سازمانهای پیر و سوسیالیسم علمی) برای سازماندهی تشکلهای توده‌ای" پرولتاریا (نه تحکیم حزب واحد طبقه کارگر)، جدا از اینکه هر کارگری چه می‌اندیشد و از کدام ایدئولوژی پیروی می‌کند با هم متحد شوند و "به پراکندگی نیروهای انقلابی نقطه پایانی بگذارند!؟" وظیفه این جبهه نیز روشن است: مبارزه علیه سرمایه‌داران و دولت. از آنجائیکه هدف "ائتلاف" سازماندهی تشکلهای توده‌ای کارگران - اتحادیه‌های کارگری است، طبعاً مبارزه علیه سرمایه‌داران و دولت نیز حتماً دارای خصیصه صنفی خواهد بود، یعنی بطور عمده: مبارزه اقتصادی.

بدون تردید کوشش در راه متشکل ساختن کارگران در سندیکاها و اتحادیه‌ها، صرف نظر از اینکه چه می‌اندیشند و از کدام ایدئولوژی پیروی می‌کنند، وظیفه کمونیست‌ها است. سازمانهای کارگری مختص مبارزه اقتصادی باید سازمانهای حرفه‌ای و توده‌ای باشند. هر کمونیستی نیز باید بقدر امکان به این سازمانهای یاری رساند و در سازماندهی آنها فعالانه شرکت کند. هر کارگری که بلزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و دولت پی می‌برد باید در اینگونه تشکلهای توده‌ای شرکت کند. اینهم روشن است که اگر اتحادیه‌های صنفی و یا به نوشته "راه کارگر"، "تشکلهای توده‌ای" سازمانهای وسیع نباشند، آتوقت هدفهای اینگونه تشکلهای صنفی هم غیر قابل حصول خواهد شد. اما، تشکیل اتحادیه‌های کارگری و طبقه عمده و رسالت تاریخی کمونیست‌ها نبوده و نیست. این وظیفه و رسالت عبارت است از کوشش در راه تشکل کارگران پیشرو در حزب طبقه کارگر و پذیرش ایدئولوژی و جهان‌بینی طبقه کارگر. راه کارگرها راه تریدیبونیستی را پیشنهاد می‌کنند و به گفته لنین شعار "کارگران برای کارگران" را مطرح می‌سازند و بدینسان "به جای آنکه نیروها را به پیش به سوی تحکیم سازمان انقلابی و گسترش فعالیت سیاسی دعوت کنند، آنها را به پس یعنی فقط به مبارزه تریدیبونیستی، دعوت می‌کنند (لنین، چه باید کرد؟" از نشریات حزب توده ایران، ص ۲۹-۲۸).

حتماً "راه کارگر" برای تیره خود فریاد خواهد کشید که حزب توده ایران بما تهمت می‌زند. اما، فایده‌ای ندارد. ما برخلاف آنها عین آن نظری را که در "راه کارگر" نوشته شده بررسی می‌کنیم. مگر معنی "ائتلاف جبهه" واحد کارگری" برای "سازماندهی تشکلهای توده‌ای" جدا از اینکه کارگر چه می‌اندیشد و از کدام ایدئولوژی پیروی می‌کند، جز به معنی تشکیل اتحادیه‌های صنفی کارگری است؟ وظیفه این اتحادیه‌ها نیز چنانکه گفتیم روشن است، اتحادیه‌های صنفی حرفه‌ای تحت هیچ عنوانی نمی‌توانند "محور سیاستهای انقلابی جامعه" باشند و لنین سالها علیه این نظریه "اکونومیستی" مبارزه کرده است. هم او بود که می‌گفت: "سوسیال دمکراسی در خدمتگری ساده به جنبش کارگری خلاصه نمی‌شود: سوسیال دمکراسی ترکیبی است از سوسیالیسم و جنبش کارگری... وظیفه سوسیال دمکراسی عبارت است از بردن آرمانهای مشخص سوسیالیستی در جنبش کارگری خود انگیخته، پیوند دادن این جنبش با معتقدات سوسیالیستی... (لنین درباره حزب پرولتری طراز نوین، از نشریات حزب توده ایران، ص ۲۷).

"راه کارگر" می‌تواند برای "تیره" خود بگوید هدف "تشکلهای توده‌ای" و یا اتحادیه‌های کارگری نه تنها مبارزه اقتصادی، بلکه مبارزه سیاسی است. ما در پاسخ خواهیم گفت "راه کارگر" هنوز هم درک نکرده است که "سیاست تریدیبونیستی طبقه کارگر درست سیاست بورژوازی طبقه کارگر است". لنین پس از تذکر این مسئله مهم خاطر نشان می‌کرد: "شرکت طبقه کارگر در مبارزات سیاسی و حتی در انقلاب سیاسی هنوز بهیچ وجه سیاست آن را به سیاست سوسیال دمکراتیک مبدل نمی‌کند" (لنین، آثار منتخب در ۲ جلد، جلد ۱، ص ۲۴۲).

ما توده‌ایها به تشکل طبقه کارگر از جمله در اتحادیه‌های کارگری اهمیت خاص می‌دهیم. کنفرانس ملی حزب توده ایران در این زمینه رهنمودهای صحیحی ارائه کرده است. این رهنمودها در نظر گرفتن شرایط تروور و اختناق در جامعه تنظیم شده است. تصادفی نیست که ما ایجاد هسته‌های مخفی در کارخانه‌های بزرگ را با شرکت پیشروترین و آگاهترین کارگران مد نظر قرار

«عدول از سیاست مستقل پرولتاریا» می‌شویم. اما «راه کارگر» که دعوت به تری‌دیوئیونیم می‌کند خود راجحی سیاست مستقل پرولتاریا می‌داند. واقعا هم جای تاسف است. «راه کارگر» که ما را «رفرمیست» و «اپورتونیست» و خود را لئینیست می‌نامد، هنوز هم درک نکرده است که مبارزه کارگران در هر شرایطی، وقتی به مبارزه طبقاتی با سرمایه‌دازان بدل می‌گردد که از طریق سازماندهی کارگران تبلیغ و ترویج در میان آنها، به مبارزه حزب سیاسی (نه مبارزه اتحادیه کارگری) معین در راه آرمانهای معین سیاسی و سوسیالیستی ارتقا یابد. «راه کارگر» این گفته لنین را بدست فراموشی می‌سپارد که «بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد... و نقش مبارز پیشرو را فقط حزبی که تئوری پیشرو رهنمودش باشد، می‌تواند عمل کند» («چه باید کرد؟»، ص ۲۱).

برای «راه کارگر» مسئله ایدئولوژی مطرح نیست و این در حالی است که بنیان‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم ضمن تشریح سه شکل عمده مبارزه پرولتاریا در راه رهائی خویش، یعنی مبارزه اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، تصریح می‌کردند که مهمترین و دشوارترین این سه شکل مبارزه، مبارزه ایدئولوژیک است. پرولتاریا فقط در صورتی می‌تواند در این پیکار پیروز شود که به تئوری مارکسیستی - لئینیستی وفادار باشد. کارگران دارای ایدئولوژیهای مختلف فقط در چارچوب اتحادیه‌های کارگری برای مبارزه صنعتی است که می‌توانند متحد شوند.

«راه کارگر» که ما را «رفرمیست» و «اپورتونیست» و... می‌نامد و خود را لئینیست نام معرفی می‌کند، هنوز هم نمی‌داند چرا و بچه علت لنین اینهمه اصرار داشت که کارگر باید کمونیست باشد و برای آنکه کمونیست باشد، باید درباره سرش تمام طبقات و گروههای اجتماعی دارای تصور روشن باشد، جنبه‌های قوی و نقاط ضعف آنها را بشناسد، به کته جملات رایج و سفسطه‌های گوناگونی که هر طبقه و هر قشر بکار می‌برد تا سرشت حقیقی خویش را پنهان نگاهدارد، بی‌ببرد.

لنین می‌گفت: «اگر کارگران عادت نکرده باشند در قبال یکایک موارد خودسری و ستمگری، اعمال قهر و بنید ادگری، صرفنظر از اینکه چه طبقه‌ای آماج آن است، واکنش و آتم و واکنش کاملا مطابق با نظر سوسیال دمکراسی و نه جز آن، از خود نشان دهند، آگاهی طبقه کارگر نمی‌تواند آگاهی سیاسی حقیقی باشد. اگر کارگران نیاموزند که از روی فاکت‌ها و رویدادهای سیاسی مشخص که حتما جنبه داغ روز داشته باشد (یعنی آکتونل باشد)، رفتار هر یک از طبقات اجتماعی دیگر را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی آنان، زیر نظر بگیرند، اگر آنها یاد نگیرند که تمام جوانب فعالیت و حیات تمام طبقات و قشرها و گروههای جامعه را در عرصه عمل باید ماتریالیستی تحلیل و ارزیابی کنند، آگاهی توده‌های کارگر نمی‌تواند آگاهی طبقاتی حقیقی باشد. کسی که دقت و مراقبت و آگاهی طبقه کارگر را فقط و یا حتی بطور عمده بسوی خود این طبقه جلب کند، سوسیال دمکرات نیست، زیرا خود شناسی طبقه کارگر با تصورات کاملا روشن این طبقه از چگونگی مناسبات میان همه طبقات جامعه امروزین پیوند ناگسستنی دارد...» (آثار منتخب در ۱۲ جلد، جلد ۱، ص ۲۱۲-۲۱۳).

این است آن اصل لئینی که راه کارگرها از درک آن عاجزند و خیال می‌کنند با صرف و نحو کلمه «طبقاتی» در تمام حالات، می‌توان خود را «انقلابی» نام جا زد.

«راه کارگر» با «تئوری» «تاکتیک ائتلاف جبهه» واحد کارگری برای «سازماندهی تشکلهای توده‌ای» جدا از «اندیشه و ایدئولوژی» چگونه می‌خواهد این اصل پیش گفته لئینی را تحقق بخشد؟ با شعار تری‌دیوئیونیمستی «کارگران برای کارگران» چگونه می‌توان به وظیفه بالابردن سطح آگاهی سیاسی تا سطح کمونیستی نائل آمد؟ در سازمانی که «راه کارگر» مبلغ آن است فقط می‌توان درباره مسائل مربوط به رفتار کارفرمایان و دولت با طبقه کارگر سخن گفت، نه بیش! تصادفاً «راه کارگر» در پیرامون نیز همین سیاست را در پیش گرفته است و در بهترین حالت به کارگران می‌آموزد که چگونه نیروی کار خود را گرانتر به کارفرما بفروشند و با وقتی کارگران را «باز خرید» می‌کنند، چگونه سعی کنند نابول بیشتری بپذیرند.

مثلا، در مقاله «باز خرید و بیمه بیکاری و پیکار متحد کارگران»، نویسنده به کارگران توصیه می‌کند که بصورت جمعی می‌توانند «امتیازات هر

چه بیشتری از سرمایه‌داران و دولت کسب نمایند» و نام این را تبدیل کارگران به «سرور جامعه» می‌گذارد. و یاد رهمان مقاله می‌خوانیم: «تلاش کارفرمایان و دولت در حال حاضر این است که هر چه بی‌دردتر و هر چه ارزانتر، تعداد هر چه بیشتری از کارگران را اخراج نمایند». حال ببینیم رهنمود «راه کارگر» پیرامون اخراج دسته‌جمعی کارگران از طریق باز خرید چیست؟

«راه کارگر» بدون اندکی کم و کاست خطاب به کارگران چنین دستور می‌دهد: «در مقابل این تعرض سرمایه‌داران و دولت، راه حل کارگران نمی‌تواند فردی باشد. اقدام به استعفا «داوطلبانه» و دریافت حق باز خرید، اقدامی مایوسانه و منفرد از جانب کارگران پراکنده است و هیچ حاصلی برای این طبقه ندارد». پس چه باید کرد؟ نویسنده مقاله می‌گوید تنها یک راه حل وجود دارد «مبارزه جمعی و متحدانه». مبارزه جمعی و متحد برای چه؟ در مقاله به این سؤال چنین پاسخ داده می‌شود: «حتی اگر مبارزه جمعی و متحدانه کارگران به باز خرید منجر شود، در این صورت نتیجه مبارزه زمین تا آسمان با حالتی که تعدادی از کارگران بدون هر گونه مبارزه جمعی باز خرید شوند فرق خواهد داشت، زیرا در هر مقاومت جمعی... تعداد کارگرانی که مشمول باصلاح «جوایز» و دریافت خسارت می‌شوند بیشتر خواهد شد» و الی آخر (مراجعه شود به «راه کارگر» شماره ۲۴، دی ماه ۶۵، ص ۱۲).

به بیان دیگر متحد شوید تا پول بیشتری به عنوان باز خرید دریافت کنید. اینکه سرشوت کارگر پیکار چه خواهد بود، مورد نظر «راه کارگر» نیست. از نظر این سازمان، هدف عمده مبارزه اقتصادی زیر شعار «پیش بسوی اتحاد طبقه کارگر است» و این جز «اکونومیس» نام که مورد حمله بی‌امان لنین بود، نبوده و نیست. آیا این است کار واقعی کمونیستها میان کارگران؟ آیا این است معنای سیاست مستقل پرولتاریا که راه کارگرها چپ و راست برخ ما می‌کشند؟

هدف کمونیستها «از رهبری مبارزه طبقه کارگر فقط تا مین شرایط بهتر برای فروش نیروی کار نیست، بلکه علاوه بر آن بر انداختن نظام اجتماعی بیدادگری که تهیدستان را و می‌دارد تا خود را به توانگران بفروشد، نیز هست». کمونیستها «نماینده‌گی طبقه کارگر را، نه فقط در مناسبات این طبقه با گروه معینی از کارفرمایان، بلکه در مناسبات آن با تمام طبقات جامعه امروزین و با دولت که نیروی سیاسی متشکل است» نیز بعهده دارند (لنین، آثار منتخب در ۱۲ جلد، جلد ۱، ص ۱۹۷-۱۹۶).

بنابر این کمونیست‌ها باید بدون فعال به کار تربیت سیاسی طبقه کارگر برای مبارزه با مجموعه سیستمی بپردازند که کارگران را به بیکاری و فقر محکوم می‌کند. ولی «راه کارگر» به کارگران می‌آموزد متحد شوند تا «جایزه» بیشتری از کارفرمایان و دولت در مقابل اخراج جمعی دریافت کنند. از حاملین نظریه اتحاد و ائتلاف برای «سازماندهی تشکلهای توده‌ای» طبقه کارگر، یعنی از مروجین نوحاسته تئوری و رشکسته «اکونومیس» جز این هم نباید انتظار داشت. سازمانی که قادر نباشد فعالیت انقلابی و جنبش کارگری را بهم پیوند دهد، خواه ناخواه بسوی انحراف از مارکسیسم - لنینیسم کشانده می‌شود. سازمانی که هنوز درک نکرده که آگاهی سیاسی طبقاتی را فقط برون از محیط مناسبات میان کارگر و کارفرما می‌توان برای کارگر برد، از مارکسیسم - لنینیسم چیزی نفهمیده است. و تنها عرصه‌ای که آگاهی سیاسی طبقه کارگر را بالایا می‌برد، عرصه مناسبات تمام طبقات و قشرها با دستگاه حاکمه و دولت، یعنی عرصه مناسبات تمام طبقات با یکدیگر است. مبارزه سیاسی کمونیستها بسی گسترده‌تر و بغرنج‌تر از مبارزه علیه کارفرمایان و دولت در چارچوب «تشکلهای توده‌ای» کارگران، یعنی اتحادیه‌های کارگری است.

اگر «راه کارگر» از ضرورت اتحاد پیروان واقعی سوسیالیسم علمی برای هدایت مبارزه سیاسی طبقه کارگر که نقش حیاتی در شرایط کنونی جامعه ما دارد سخن می‌گفت، راه منطقی و صحیح در پیش می‌گرفت. اما، چنانکه دیدیم راه کارگرها راه «اکونومیس» را پیش پای طبقه کارگر می‌گذارند. ریشه اختلاف میان ما و راه کارگرها نیز در اینجاست.

حیرت آور نیست که «راه کارگر» در پایان مقاله مورد بحث می‌نویسد: «... برای اینکه مانع اپورتونیسم و رفرمیسم و انحلال طلبی در برابر وحدت رزمنده و پایدار جنبش کمونیستی ایران در هم کوبیده شود، (باید) طرد و انزوی حزب توده و «اکثریت» تداوم یابد و با آنها هیچ ائتلافی صورت نگیرد».

نامه‌ای از ...

خبرهای زندان به زبان ترکی صحیح نیست، چون بعضی از پاسدارها آذربایجانی بلد نیستند و نسبت به آذربایجانی‌ها هم حساسیت وجود دارد". خانواده‌های زندانیان که از ملاقات با مرتضوی نتیجه‌ای نگرفتند، تصمیم گرفتند که در صورت ادامه این وضع تظاهرات کنند و از عزیزانشان بخواهند که باردیگر اعتصاب کنند. در اجتماع این خانواده‌ها، یکی از زنان بزبان آذربایجانی اعلام داشت: "ما اجازه نمی‌دهیم که به ما توهین بشود. زحمتکشان آذربایجان در همه انقلابها پیشگام بوده و در انقلاب آینده نیز پیشقدم خواهند بود. یکی از هدفهای بزرگ ما، مبارزه برای آزادی آموزش به زبان مادری است. ما اجازه نمی‌دهیم که مورد توهین قرار بگیریم". دادستان جنایت پیشه مستقر در زندان گوهرشدت و ماموران رژیم - که از تصمیم خانواده‌ها باخبر شده بودند - در مقابل این اعتراضها ناگزیر از عقب نشینی شدند، اما فشار بر زندانیان همچنان ادامه دارد.

خبر اعدام گروهی از زندانیان سیاسی در سرتاسر کشور طنین انداز شده و موجی از اضطراب و نگرانی برانگیخته است. حتی سخن بر سر این است که اجساد گروهی از تیرباران شدگان به پزشکی قانونی تحویل داده شده است. اخیراً هنگام ملاقات، به خانواده‌های زندانیان توده‌ای گفته شده است که این آخرین دیدار آنها با عزیزان دربندشان است.

* * * *

پیرو رهنمود قبلی ما از همه هسته‌ها و سازمانهای حزبی و اعضا و هواداران حزب در داخل و خارج کشور و دیگر نیروهای مترقی و انقلابی می‌طلبیم که مبارزه برای نجات زندانیان سیاسی را تشدید کنند و با استمداد از مجامع بین المللی و بشریت مترقی، و نیز با استفاده از امکانات مختلف در داخل کشور برای نجات جان زندانیان سیاسی و افشای جنایت‌های رژیم تمام تلاش خود را بکارگیرند.

مادران، پدران، خواهران و برادران زندانیان سیاسی! شما می‌توانید پرچمدار مبارزه سازمان یافته برای باز شدن درهای زندانها و رهایی عزیزان خود باشید.

* * * *

همزمان دستگیر شدند و به محل سپاه در عشرت آباد منتقل گردیدند. روز سیزدهم دی ماه سه کامیون ارتشی سرپوشیده (ربو) در تقاطع خیابان های مشتاق و اردیبهشت (مقابل ژاندارمری واقع در میدان انقلاب) متوقف شد و ماموران دادستانی و اطلاعاتی دو به دو با اسلحه و تجهیزات کامل بسراغ افرادی که از پیش مشخصات و عکس آنها تهیه شده بود رفتند و آنها را دستگیر کردند. تعداد دستگیرشدگان اطراف دانشگاه ۱۷ نفر تخمین زده می‌شود. ماموران دادستانی می‌خواستند وانمود کنند که اشخاص دستگیر شده سرباز فراری هستند، اما ناظران قضیه حتم داشتند که جرم آنها سیاسی است.

علاوه بر این، موج دستگیریها در تهران، مشهد، کرج و سمنان افزایش یافته و گروه زیادی از هواداران نیروهای مترقی و انقلابی دستگیر شده‌اند.

نهضت آزادی در ادامه توده‌ای ستیزی

بموازات گسترش فعالیت حزب توده ایران در داخل و خارج از کشور، توطئه گسترده ضد توده‌ای و ضد شوروی اوج می‌گیرد. علاوه بر نیروهایی در حاکمیت، طیف وسیعی از لیبرالها و ضدانقلاب شکست خورده مجربان این توطئه شوم هستند. در این طیف از جمله می‌توان از سرکردگان گروه "نهضت آزادی" نام برد.

بنابر گزارش رسیده، در جلسه هفتگی این گروه، از جانب عبدالعلی بازرگان، سیاست و مواضع حزب ما و اتحاد شوروی در قبال منطقه و ایران مورد انتقاد قرار گرفت و علناً اظهار شد که "حزب توده ایران خطر بالقوه برای میهن دوستان و ملیون است". همچنین ادعا گردید که "توده‌ایها در بعضی از ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی نفوذ کرده و بویژه مشغول تحریک بعضی جناحهای درون حاکمیت هستند". در این جلسه صباغیان از رادیو "صلح و ترقی" با خشم و کینه سخن گفت و مواضع آن را "سلطه جویانه" قلمداد کرد.

در جنب این جلسه فاش شد که مهندس بازرگان به ملاقات رفسنجانی رفته و تقاضای انتشار مجدد روزنامه "میزان" را کرده است. اما رفسنجانی در پاسخ او گفته است: "ما اشتباهات شاه در سال ۵۶ را تکرار نمی‌کنیم. زیرا باز شدن سویاپ همان و سرنگونی رژیم همان".



بخشی از مذاکرات با مک فارلین

در جریان مذاکرات رژیم با مک فارلین و همراهانش در هتل هایت تهران، وی در پاسخ به پرسش دکتر نجفی پیرامون هدفهای آمریکا در ایران گفت:

"الف - ایجاد و تشکیل ایرانی مستقل، قوی و متکی به آراء عمومی که در وهله اول بتواند در مقابله با تجاوزات احتمالی روسها مقاومت کرده و نقشه‌های ضد مذهبی و مادی آنان را مانع شده و از توسعه طلبی در مورد خلیج فارس و کانال سوئز جلوگیری شود و در وهله دوم در صورت ایجاد درگیری میان ابرقدرتها (کمونیست‌ها با دنیای آزاد) و در صورت توافق حاکمیت ایران استفاده پروازی بعثت و وضعیت خاص جغرافیایی.

ب - ایجاد شرایط ممکن بمنظور رفع اتهامات و سوءظن نسبت به ایالات متحده در اذهان عمومی و بوجود آوردن شرایط مساعد بمنظور ارتقاء علنی روابط ایران و آمریکا، البته در درازمدت.

ج - ایالات متحده به هیچ وجه در نظر ندارد که هادی اقتصاد و سیاست ایران باشد. بالعکس، برای رشد و توسعه ملی ایران تلاش می‌کند.

د - ایالات متحده اعتقاد کامل دارد که دوستی میان ایران و همسایگان غیر کمونیست آن به نفع ایران و دنیای آزاد می‌باشد و در مقابله با دولت دست نشاندۀ افغانستان نیز سد قابل اتکاء می‌باشد. این مسئله، حصول ثبات در خاورمیانه و بالخصوص خلیج فارس را نیز آسان تر می‌سازد.

در پایان مک فارلین اظهار می‌دارد که: به نظر ما تنها و تنها ایران مستقل با اقتصاد سالم و رشد اقتصادی خودکفا می‌تواند در چهارچوب روابط سالم و ارزنده با دنیای غرب و در مقابله با روسها قرار گیرد".

متن فوق بطور محدود تکثیر شده و در اختیار برخی از مسئولان ج.ا. قرار گرفته است.

یورش به کارگران کتابفروش

گروهی از کارگران کتابفروشی‌ها و دستفروشان کتاب در حول و حوش دانشگاه بطور

توده ایران نیز جز تکرار مهملاقی نیست که خیلی از قبل از شما، نخست ابریم‌ها و خلیل ملکی‌ها، سپس سپید بختیارها و سرهنگ زیبایی‌ها و پس از آن قاسمی‌ها و فروتن‌ها و نیز ساواک مطرح ساخته بودند. "نژ" درهم کوبیدن حزب توده ایران ۴۵ سال است رواج دارد و رژیم ج.ا. نیز برای دستیابی به این هدف، یورش فاشیستی به حزب ما را سازمان داد. اما نتیجه اینهمه تقلاها چه بوده و هست؟ حزب توده ایران علیرغم زخمهای وارده به آن، آبی پرچم مبارزه در راه منافع طبقه کارگر و همه زحمتکشان را که به خون بهترین فرزندان خلق آغشته است، بر زمین نگذارد. حزب ما به نبرد خویش در تمام عرصه‌ها ادامه می‌دهد. مخالفان و دشمنان حزب می‌آیند و می‌روند، اما آنچه که مانند صخره‌ای استوار برجای مانده و خواهد ماند، حزب توده ایران حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران است.

ما با ارائه فاکت و اسناد انکارناپذیر (نه مانند "راه کارگر" از طریق جعل سند) ژرفای سقوط تئوریک راه کارگری را به اثبات رساندیم. چنانکه دیدیم، تئوری "تاکتیک ائتلاف جبهه واحد کارگری" هیچ ارتباطی با جنبش کمونیستی ایران نمی‌تواند داشته باشد. کوبیدن حزب توده ایران نیز برای آن لازم است که تئوریهی انحرافی "راه کارگر" و درهم اندیشی و آشفته فکری گردانندگان آن را افشا می‌کند و در معرض قضاوت کمونیستها قرار می‌دهد.

در پایان، تذکر نکته‌ای را نیز به راه کارگریها ضروری دانستیم. همچنانکه نظریه شما درباره "تاکتیک ائتلاف جبهه واحد کارگری" تکرار تئوری و روشکست شده "تریدبیوتیویسم" است، دعوت شما به "درهم کوبیدن" حزب

بی‌اعتنایی ایالات متحده به خواست مردم جهان

زیر پایش سست می‌شود و نمی‌تواند نظریات فواستعماری خود را به خلقهای جهان تحمیل کند و ثروت‌های طبیعی و ملی آنها را بغارت ببرد با همه توان خود می‌کوشد از یکسو در هر جا که می‌تواند کانونهای وخامت و درگیری را گرم نگاهدارد و کانونهای تازه‌ای ایجاد کند و از سوی دیگر دنیا را بر لب پرتگاه بیم و امید قرار دهد تا به او امرش گردن گذاشته شود.

اما باید گفت تحقق چنین هدفهای شومی روزپروزی با مقاومت بیشتر مردم سراسر جهان روبرو می‌شود. حتی این انفجار هسته‌ای اخیر که ضربه‌ای خودپسندانه بر امیدهای مردم انساندوست و شرافتمند بود به احتمال زیاد نتایج معکوسی برای محافل هار و متجاوز و جنگ طلب امپریالیسم بهار خواهد آورد و اثرهای سیاسی آنها را بازم بیشتر خواهد کرد.

به برنامه‌های

رادیوی زحمتکشان ایران

گوش فرادهید!

هم میهنان عزیز! کارگران و زحمتکشان! رادیو زحمتکشان ایران بانگ رسا و زبان بی‌بند و آزاد توده‌های رنجبر میهن ماست. به برنامه‌های رادیوی زحمتکشان ایران گوش فرادهید و شنیدن آن را به دوستان و آشنایان خود توصیه کنید.

رادیو زحمتکشان ایران هر شب در ساعت ۱۹ بمدت یکساعت روی امواج کوتاه، ردیف‌های ۲۸ متر، ۴۹ متر و ۶۰ متر برنامه پخش می‌کند. این برنامه در ساعت ۲۰ همانروز و ۶ صبح روز بعد تکرار می‌شود.

برای رادیوی زحمتکشان ایران به آدرس زیر نامه بنویسید:

P.B.49034

10028 Stockholm 49
Sweden

کمک‌های مالی رسیده:

کمک رفقای برلن غربی به زندانیان سیاسی: ۲۰۰ مارک

دوستاناران حزب در واشنگتن ۲۰۰ دلار

خواهر کوچولوی پ - ق ۵۰۰ کرون

اهدائی یک رفیق توده‌ای در گوتینگن گوشواره طلا

کلیم رسیده از ایران معادل ۳۴۰۰ تومان

NAMEH
MARDOM
Nr.142

P.B.49034
10028 Stockholm 49
Sweden

17 February 1987

سیاست خارجی دولت کنونی آمریکا ضد انسانی و غیر اخلاقی است. بی‌جهت نیست که در بسیاری از مسائل بین‌المللی، بجز صهیونیست‌های اسرائیلی و نژادپرستان آفریقایی جنوبی کشور دیگری بدون چون و چرا مواضع دولت ریگان را تأیید نمی‌کند. انفجار هسته‌ای تحریک آمیز روز سوم فوریه که علیرغم هشدارهای نیروهای علاقمند به سرنوشته بشریت، در سراسر جهان و در داخل خود آمریکا انجام گرفت هیچگونه توجیهی نداشت و نمی‌توانست داشته باشد. این کار زشت را جز یک پرووکاسیون علیه صلح و امنیت بین‌المللی چیز دیگری نمی‌توان نامید.

موج اعتراضات وسیع از سوی محافل اجتماعی و دولتی و حتی اظهار تاسف‌های مقامات رسمی کشورهای عضو ناتو مانعند نروژ، دانمارک و غیره بخوبی نشان می‌دهد که در سراسر کره زمین، نه فقط نیروهای مترقی، بلکه همه محافل اجتماعی به پیامدهای خطرناک تدارک جنگ هسته‌ای پی برده‌اند و می‌دانند که سرنوشته زندگی در روی سیاره زمین در گروی قطع کامل آزمایش‌های هسته‌ای و نابود ساختن ذخایر موجود جنگ‌افزارهای هسته‌ایست. اما امپریالیسم آمریکا که احساس می‌کند در شرایط صلح و همزیستی مسالمت آمیز زمین

واقعیت را باید در "مصلحت" اندیشی رفسنجانی برای آمریکا و دعوت وی از ریگان برای "پایداری" در مقابل رقبایش جستجو کرد. در این چارچوب، چه فصل مشترکی جز پیوند منافع انحصارهای امپریالیستی و سران مرتجع ج.ا. می‌تواند وجود داشته باشد؟ رفسنجانی که خود علناً و رسماً به همدستی رژیم ج.ا. با تروریستهای لبنانی معترف است و آزادی "گروگانها"ی آمریکایی و فرانسوی را وثیقه گسترش مناسبات میان رژیم با انحصارهای امپریالیستی - در همه زمینه‌ها - قرار می‌دهد، چگونه است که از "اظهار شجاعانه" ریگان - یعنی سردهسته تروریستهای جهان - مبنی بر "دست نداشتن" سران ج.ا. در تروریسم اظهار رضایت می‌کند؟ آیا چنین تهراتی جز بمفهوم شیره مالیدن بر سر مردم است؟ آیا اینها سفسطه پردازی برای توجیه روابط و چرخش ۱۸۰ درجه‌ای رژیم بسوی امپریالیسم آمریکا نیست؟ اگر در ایالات متحده آمریکا بر سر روابط با ج.ا. درگیری وجود دارد، مسئله بر سر نحوه عمل است. آمریکا می‌خواهد با استفاده از کینه عمیق ضد کمونیستی و ماهیت ضد دمکراتیک رژیم به همه هدفهای خود و احیای موقعیت ممتاز گذشته در میهن ما دست یابد و سران مرتجع ج.ا. در روند فرو رفتن هر چه بیشتر در باتلاقی که در آن دست و پا می‌زنند، چشم اندازی جز تن دادن به خواستهای انحصارهای امپریالیستی در برابر خود ندارند.

سفسطه برای سرپوش

اگرچه نیاز خود را به یکدیگر کتمان نمی‌کنند، در جستجوی راههای مناسب تری برای ادامه مناسبات فیما بین هستند. رژیم که رهبری آن امپریالیسم آمریکا را "شیطان بزرگ" و سفارت آمریکا را "جاسوسخانه" خطاب می‌کرد و یکدم نعره می‌زد که "ما هرچه می‌کشیم از دست آمریکا می‌کشیم" و "هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید"، اینک در موضع گیری‌های رسمی خود تنها اسرائیل را - آن هم بنا بر ملاحظاتی که خود موضوع بحث جداگانه است - "از ریشه نامشروع" اعلام می‌کند و می‌گوید: "حتی آمریکا و مردم آمریکا دولت قانونی و رسمی هستند و برای ما تفاوت زیادی دارد برخورد با این دو دولت و خصوصاً ما با مردم آمریکا (که لابد نمایندگان آنها ریگان و مک فارلین و عوامل "سیا" هستند) هیچ مشکل و خصومتی نداریم." و یا درباره تأمین اسلحه اظهار نظر می‌کند که "اگر آمریکا هم آمادگی داشته باشد نیازهای ما را تأمین کند و شرطی نداشته باشد، ما می‌پذیریم."

بدیهی است که پشت چشم نازک کردن برای آمریکا و کله و کله گزارها و شرط و شروطی از این قبیل که "شاعامت بی طرفی نشان بدهید، خصومتها را کم کنید، ما هم متقابلاً مایلیم که کمک کنیم تا گروگانهای شما در لبنان آزاد شوند" و نیز منکر شدن خرید سلاح از اسرائیل، ماهیت اسارت‌تبار مناسبات خائفانه ج.ا. با ایالات متحده آمریکا و عمال آن در منطقه را نمی‌کند. لب کلام را باید از زبان رفسنجانی، هنگام مجیزگویی رسمی وی از ریگان شنید:

"ما از اینکه آقای ریگان انجیل فرستاده‌اند احساس بدی نداریم و این را بعنوان فصل مشترک ما و خودشان فرستاده‌اند و آیه‌ای را هم که انتخاب کرده بودند، دعوت به وحدت می‌کند. او این را بعنوان سند اعتماد داده است، ولی ما نتوانستیم به آن اعتماد کنیم. ریگان در برقرار کردن رابطه با ایران جدی است، ولی در داخل آمریکا رقبای او بخاطر وجود تبلیغات گذشته در مورد جمهوری اسلامی ایران، او را شکست دادند و او هم ضعف نشان داد. او باید برای مصلحت آمریکا بیش از پیش پایداری می‌کرد. اعتراف ریگان به دست نداشتن (ج.ا.) در تروریسم، اظهار شجاعانه‌ای بود..."

آیا تنها انجیل "فصل مشترک" ج.ا. و امپریالیسم آمریکا و زمینه ساز واکنش مثبت رژیم ضد مردمی در برخورد با "دعوت به وحدت" از جانب نماینده هارترین انحصارهای نظامی است؟ چه کسی می‌تواند چنین دروغ و سفسطه‌ای را باور کند. این فصل مشترک را باید در سرشت خیانتکار رژیم و عدول آن از آرمانهای مردمی و ضد امپریالیستی انقلاب بهمین ۵۷ دید.

جبهه متحد خلق ضامن پیروزی انقلاب است